نقدی بر مبنای نوعیت شهود در بقاع؛ روش حذفی در نفی بقاع و اثبات تکوینی ظاهره سماوی

- الف) نقد علامه تهرانی بر تفکیک بین خروج از تحت‌الشعاع و کسوف در ظاهره سماوی بودن
- ب) تبیین تفاوت اهلال هلال با کسوف و اثبات ظاهره سماوی بودن اهلال هلال
- ج) موضوعیت کسوف و اماریت اهلال هلال در ادله؛ شهر شخصی و کسوف آفاقی

الف) نقد علامه تهرانی بر تفکیک بین خروج از تحت‌الشعاع و کسوف در ظاهره سماوی بودن

(00:10)

صفحه چهل و دو از کتاب رساله حول رویة الهلال بودیم. فرمودند:

> **إن قلت: فرق بين الكسوف و خروج القمر عن تحت الشعاع، لأنّ الكسوف ليس أمراً سماوياً؛ و لا ربط له بالقمر؛ بل هو عبارةٌ عن احتجاب الشّمس لأهل الأرض بحيلولة القمر، الحاصل بدخول الأرض في الظلّ المخروطي من القمر، كما ورد هذا العنوان في الرواية، بأنّه كُسِفت عَنّا الشّمس.[1]**

«إن قلت: فرق بين الكسوف و خروج القمر عن تحت الشعاع، لأنّ الكسوف ليس أمراً سماوياً»؛ خود کسوف، امر آسمانی نیست. خورشید دارد نور می‌دهد؛ نورش در آسمان کار خودش را انجام می‌دهد.

«و لا ربط له بالقمر»؛ قمر آمده، آن حادثه سماوی ربطی به آن ندارد. **«بل هو عبارةٌ عن احتجاب الشّمس لأهل الأرض بحيلولة القمر»؛** بنابراین حادثه سماوی نیست. به خلاف خروج قمر از تحت‌الشعاع که ظاهرة سماوی است. این "ان قلت" بود. می‌خواهد یک فرقی را ابداع بکند. ایشان جواب می‌دهند که این فرقی که شما می‌گویید تمام نیست؛ فرقی با هم ندارند.

> **قلت: خروج القمر عن تحت الشعاع أيضاً كذلك؛ لأنّه عبارة عن خروجه من مقارنة الشّمس بمسافةٍ معيّنةٍ بالنسبة إلى أهل الأرض؛ فلولا أهل الأرض و محاذاتهم، لا تتحقّق المقارنة و الخروج أبداً و مع غضّ النظر عن الأرض، لا يختلف حال القمر في المحاق و تحت الشعاع عن سائر أحواله؛ و هو يدور في السماء حول الأرض دائماً بلا تغيّر كيفيةٍ و لا تبدّل حالٍ؛ و لكن إذا لاحظنا محاذاة الأرض بالنسبة إليه، فتختلف الأحوال؛ ففي حال المقارنة يصير المحاق؛ و بعدها يرى بشكل**

> **الهلال؛ و فی التسدیس و التربیع و التثلیث بأشکال مختلفة؛ و فی المقابلة بشکل البدر؛ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ و المحصّل: أنّه إذا قطع النظر عن محاذاة الأرض و نواحیها المختلفة و ملاحظة اختلاف منظر أهلها بالنسبة إلی القمر فکما أنّه لا یتحقّق خروج عن تحت الشعاع، لا یتحقق کسوف أیضا؛ و إذا لوحظ محاذاة الأرض و اختلاف منظر أهلها، فکما أنّ الکسوف له ربطٌ بالأرض، کذلک الخروج عن تحت الشعاع بلا فرق.[2]**

«قلت؛ خروج القمر عن تحت الشعاع أیضاً کذلک»؛ یعنی حادثة سماوی نیست؛ ظاهرة سماوی نیست. در آسمان، زمین به‌عنوان مرکزی برای ماه است، ماه هم دارد دور میزند. تند تند دارد دور میزند. اگر زمین نبود که خوج از تحت‌الشعاع نداشتیم. اگر اهل زمین نبودند که تحت‌الشعاع نداشتیم. اگر بقاع قاطنین و ساکنین در نقاط مختلف زمین نبودند، که خوج از تحت‌الشعاع نداشتیم.

«لأنّه عبارة عن خروجه من مقارنة الشّمس بمسافةٍ معینةٍ بالنسبة إلی أهل الأرض»؛ پس باید زمینی باشد؛ اهل ارضی باید باشند تا هلال معنا پیدا بکند. خوج قمر از تحت‌الشعاع معنا پیدا بکند.

«فلولا أهل الأرض و محاذاتهم، لا تتحقّق المقارنة و الخروج أبداً»؛ اگر زمین نبود، ما مقارنه و خوج نداشتیم. نه مقارنه بود و نه خوج. یعنی ماه داشت دورش را میزد.

«و مع غضّ النظر عن الأرض، لا یختلف حال القمر فی المحاق و تحت الشعاع عن سائر أحواله»؛ این‌ها مطالب خوبی است. شما ماه را که در نظر میگیری، در یک دور دارد میگردد، درست است که مرکزش زمین است اما اگر زمین را ملاحظه نکنید، روی آن به طرف خورشید است و دائما نصف قمر روشن است و نصفش تاریک است. هلال یعنی چه؟! بدر یعنی چه؟! همیشه نصفش بدر است و همیشه نصفش تاریک و منخسف است و نور ندارد. خب وقتی این جور شد، **«و هو یدور فی السماء حول الأرض دائماً بلا تغیر کیفیةٍ و لا تبدیل حالٍ؛ و لکن إذا لاحظنا محاذاة الأرض بالنسبة إلیه»؛** حال میگوییم روبه‌روم شد، محاذیِ‌زمین و خورشید شد؛ پس زمین و اهل ارض را در نظر گرفتیم. بعد میگوییم از این محاذات در شد و کمی فاصله گرفت، حال خوج از تحت‌الشعاع شد.

«فتختلف الأحوال؛ ففی حال المقارنة یصیر المحاق؛ و بعدها یری بشکل الهلال؛ و فی التسدیس و التربیع و التثلیث بأشکال مختلفة؛ و فی المقابلة بشکل البدر؛ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ»؛ ظاهرش این است که در این موضع، نظر شریف ایشان این است که اهلّ یعنی هلال ها و اشکال یک ماه، نه اینکه اهلّ یعنی شهور دوازده گانه. اینجا ایشان در این مقام به این صورت معنا میکنند.

«و المحصّل: أنّه إذا قطع النظر عن محاذاة الأرض و نواحیها المختلفة و ملاحظة اختلاف منظر أهلها بالنسبة إلی القمر فکما أنّه لا یتحقّق خروجٌ عن تحت الشعاع، لا یتحقق کسوف أیضاً؛ و إذا لوحظ محاذاة الأرض و اختلاف منظر أهلها، فکما أنّ الکسوف له ربطٌ بالأرض، کذلک الخروج عن تحت الشعاع بلا فرق». بعد میگویند این حرف را نمیتوانیم در قمر بزنیم.

> **و لا يذهب عليك أنّ ما ذكرناه من النقض إنّما هو بالنسبة إلى الكسوف فقط؛ و أمّا الخسوف و هو دخول القمر في الظلّ المخروطي من الأرض، فالنقض غير واضح، حيث إنّ ظلمة القمر و كدورته حادثةٌ سماوية كما ورد في الرواية بأنّه خَسَفَ الْقَمَرُ؛ فبحيلولة الأرض ينخسف القمر في السماء على كلّ حال و إن كانت الأرض دخيلةً في تحقّقه؛ فلقائلٍ أن يقول في بادي نظره: إنّ ظلمة القمر واقعةٌ سماويةٌ و إن كان بالتأمّل التامّ يظهر أنّ الخسوف أيضاً كذلك[3]**

«و لا يذهب عليك أنّ ما ذكرناه من النقض إنّما هو بالنسبة إلى الكسوف فقط»؛ چرا؟ همانطوری که عرض کردم، [در کسوف،] خورشید، در آسمان که تغییری نمی‌کند. حادثهٔ سماوی نیست؛ ماه بین زمین و خورشید می‌آید. نور خورشید که می‌آمد، سایه ماه روی زمین می‌افتد. افتادن سایه ماه روی زمین که ظاهره سماوی نیست. ظاهره ارضی است؛ چون روی زمین سایه می‌افتد.

«و أمّا الخسوف و هو دخول القمر في الظلّ المخروطي من الأرض»؛ در خسوف اینگونه نیست. خسوف در هنگام بدر است. چون زمین بین ماه و خورشید قرار می‌گیرد، سایه زمین روی ماه می‌افتد، لذا واقعاً در آسمان و در جرم سماوی قمر یک حادثه‌ای رخ می‌دهد. آن بخشی از ماه که نورانی بود، واقعاً در آسمان تاریک می‌شود. پس حادثهٔ سماوی است؛ ظاهره سماوی است. در آسمان یک کاری می‌شود. ربطی به نیم کره شمالی و جنوبی و بقاع زمین ندارد. اصلاً به آفاق ما ربطی ندارد. خود ماه تاریک شده است، هر کجا باشد. لذا می‌فرمایند فرق دارد.

«فالنقض غير واضح، حيث إنّ ظلمة القمر و كدورته حادثةٌ سماوية»؛ اینکه دیگر ربطی به زمین ندارد. **«كما ورد في الرواية بأنّه خَسَفَ الْقَمَرُ»؛** قمر منخسف می‌شود.

«فبحيلولة الأرض ينخسف القمر في السماء على كلّ حال و إن كانت الأرض دخيلةً في تحقّقه»؛ درست است که سایه زمین روی ماه می‌افتد، اما این سایه زمین دارد برای ما امر سماوی درست می‌کند. به خلاف اینکه سایه ماه روی زمین بیافتد. اینجا برای ما امر سماوی درست نمی‌کند. امر ارضی درست کرده است.

«فلقائلٍ أن يقول في بادي نظره: إنّ ظلمة القمر واقعةٌ سماويةٌ و إن كان بالتأمّل التامّ يظهر أنّ الخسوف أيضاً كذلك»؛ یعنی درست است که آن واقعه سماوی است. اما باز در اینکه این واقعه سماوی برای زمین و محاذات زمین و ظهورش برای زمین جلوه‌گر بشود ای نشود، آفاق زمین دخالت دارد. زیر زمین همین را نمی‌بینند. وقتی سایه زمین روی ماه افتاده، آن طرف زمین که رو به خورشید هستند و روزشان است، این تاریکی ماه را می‌بینند؟ ابدا. ماه در افق آنها نیست تا آن را ببینند. بنابراین آن هم یک حادثه سماوی است که علی ای حال به زمین برمی‌گردد. یرجع صِدقه الی آفاق الارضیه.

شاگرد: چرا سماوی بودنش مهم بود؟

استاد: چون همه تأکید استاد ایشان؛ مرحوم آقای خوئی در این بود. می‌گویند ما می‌گوییم: «انّ خروج القمر عن تحت‌الشعاع ظاهرة سماوية لا ربط لها ببقاع الارض»، لذا باید به آن فاصله برسید. بعد که اشکال شد -در همین مراسلات هم می‌فرمایند ولی برخی می‌گویند قبلش خودشان فرموده بودند- آمدن آن حرف اول را قید زدند. فرمودند «ظاهرة سماوية» است ولی در بقاعی که در شب مشترک هستند شهر داخل می‌شود. علی ای حال این جوابی است که ایشان فرمودند.

[1] رسالة حول رویة الهلال، ص۴۲

[2] همان

[3] همان ۴۳

ب) تبیین تفاوت اهلال هلال با کسوف و اثبات ظاهره سمواى بودن اهلال هلال

(9:26)

ببینید اصل اینکه فرمودند (اینها) فرقی ندارند، یک ارتکاز ٌمّایی در ذهن من هست که این دو فرق دارند. دیروز عرض کردم، البته آقایان مناقشه فرمودید. مناقشاتی بود که مورد احترام دقت علمی است. اما بدون اینکه طولش بدهیم، مقصودم در فرق بین این دو را میگویم.

علی ای حال ایشان میگویند چه فرقی دارند؟! خورج قمر هم به زمین و اهل الارض نیازمند است. اگر زمین را کنار بگذاری هیچ فرقی ندارد. اگر بیاوری هر دو مثل هم هستند.

ببینید اینکه اساسا ً کسوف و خسوف چیست، وقتی خورشید به زمین میتابد، پشت زمین یک سایه مخروطی تشکیل میشود. تشکیل سایه پشت کره زمین، یک حادثه سماوی و نجومی نیست، یک امر نجومی و سماوی است. دائما ً هست، هیچ لحظهای را نمیتوانید پیدا کنید که این سایههای که پشت زمین تشکیل شده را از او بگیرید. ماه هم همینطور است. وقتی خورشید به ماه میتابد، نصفش روشن است، پشتش یک سایه مخروطی دارد. این سایه مخروطی، حادثة سماوی نیست. بلکه یک چیزی است که دائما ً هست. بله، حادثة سماویة این است که این سایه بیاید و بیاید، یک دفعه روی زمین بیافتد. اگر مدار ماه مایل نبود، در هر ماهی که میآمد یک کسوف و یک خسوف داشتیم. در محاق، کسوف صورت میگرفت و در بدر، خسوف صورت میگرفت. حالا هم که این جور نیست، خالصه میشود یک وقتی این سایه مخروطی ماه روی زمین میافتد و کسوف میشود. یا سایه مخروطی زمین روی ماه میافتد و خسوف میشود. پس افتادن سایه روی زمین، یا افتادن سایه روی ماه را میتوانیم بگوییم حادثة ٌیا ظاهرة ٌاست. حالا سماوی است یا ارضی است را بعدا عرض میکنم. اما قابلیت اهلال هلال، به این صورت که هلال با فاصله گرفتن قابلیت رؤیت پیدا بکند، تفاوت میکند با این سایههای که میگردد تا روی یک چیزی بیافتد.

ببینید نکته در این است که قمر با شمس فرق میکند. کل کره شمس دارد نور میدهد. اما خود جسم قمر مُظلم است. یعنی خودش جسمش خاک است و تاریک است. نور شمس وقتی به آن میتابد، آن را منعکس میکند. پس نصف قمر تاریک است، نصفش روشن است. این نصف روشن، مثل آیینه عمل میکند. یعنی نوری که از خورشید میگیرد را بازتاب میکند و میتابد. اینجا است که آلآن سایه و تابش سایه کار ما نیست، یک کرههای که میتواند نور را بازتاب کند، وقتی در محاق است، یعنی رویش به طرف خورشید است و پشتش کامال ً به طرف ما است، قابلیت رویت ندارد. یعنی نوری که منعکس میکند، هیچ نوری از آن ما را نمیگیرد؛ چشم ما را نمیگیرد؛ انعکاسش هیچکدام به چشم ما نمیآید. همه نورش آن طرف است. خب وقتی شروع به دور شدن از شمس میکند؛

زاویه جدایی؛ بعد از مقارنه مُدام دارد از شمس فاصله می‌گیرد، تا یک جایی می‌رسد که آن محدوده‌ای که نور را بازتاب می‌داد، بخشی از آن را چشم ما می‌بیند. به این هلال می‌گوییم. پس ببینید این فاصله گرفتن در آسمان است، درست است که ما اهل الارض هستیم که این بخش را می‌بینیم، ولی آن فاصله گرفتن سمواي است و به ما ربطی ندارد. آن بخشی که نور قمر بازتاب می‌کند، آن هم سمواي است و ربطی به ما ندارد. بله، همانطوری که سایه قمر روی ما می‌افتاد، بخشی از گوشه بازتاب قمر به چشم ما می‌آید و آن را می‌بینیم. به این حادثه ارضی می‌گوییم؛ می‌گویی بقاع در آن دخیل هستند. لذا یک جا اهلال هلال شده و یک جا نشده و آن را نمی‌بینند.

حال بین این دو فرق هست یا نیست؟ ببینید فرق سر این است که وقتی می‌خواهد محدوده نوری که منعکس می‌کند فاصله بگیرد، تا جایی که بخشی از آن به چشم ما بیاید -تعبیری می‌کنیم قابلیت هلال للروییه- این ربطی به بقاع زمین ندارد. البته ربط دارد؛ نمی‌گوییم ربط ندارد؛ اما آن چه که مقصود من است متفاوت است. از روش حذفی استفاده کنیم؛ اگر ما بقاع را برداریم. روش حذفی این است: آن چه که محل نزاع ما قرار می‌گیرد بقاع است. خب مرکز زمین می‌رویم به‌عنوان یک نقطه. کل زمین را برداشتیم، آفاق را هم برداشتیم و کنار گذاشتیم. کره‌ای با این عظمت کنار رفت. مرکز زمین یک نقطه است. این یک نقطه را چشم بکنید. یک چشمی در این نقطه مرکز هست و هیچ بقاعی هم نیست.

حال برگردیم؛ خب این یک نقطه، نقطه‌ای است که قمر به دور آن می‌گردد. این هم یک نقطه است. دیگر بقاع نیست تا شب و روز بگوییم. نقطه ی هندسی ای که فرض گرفتیم شب و روز ندارد. بله، طرف شمس هست. آن طرفش نیست. این درست است. اما خالصه یک چشم است. چه زمانی برای او خسوف و کسوف می‌شود؟ آن وقتی که سایه قمر روی آن می‌افتد. می‌گوییم الآن شمس منکسف شده است. وقتی هم قمر فاصله گرفت، به یک جایی می‌رسد که آن محدوده نوری که از قمر بازتاب می‌کرد، به این نقطه می‌رسد. یعنی چشمی که فرض گرفتیم در این نقطه هست، اولین شعاع های قمر را می‌بیند. می‌گویی فرقی که ندارد. در یک لحظه سایه روی آن افتاد، شروعش هم معلوم است. در یک لحظه هم این شعاع افتاد. تفاوت در این است که وقتی می‌خواهد سایه روی این نقطه بیافتد، یک چیزی است که غیر از شمس است. قمر ثالثی که سایه دارد، جلوی تابش نور خورشید را گرفته است. این تاریک و منخسف می‌شود. دیگر شمس را نمی‌بینیم. اما وقتی هلال فاصله می‌گیرد چه تفاوتی دارد؟ هلال بازتاب نور خودش است. لذا می‌گوییم هلال قابلیت رؤیت پیدا کرد. نه این‌که این نقطه قابلیت پیدا کرد آن را ببیند. چرا؟ نقطه که قابلیت پیدا نکرد؛ چون مرکز بود. چه چیزی قابلیت پیدا کرد؟ قمری که زاویه جدایی همینطور آمد تا بخشی از محدوده نوری که بازتاب می‌کرد، روی این نقطه زمین افتاد. پس هلال قابلیت دیده شدن پیدا کرد. لذا ظاهره سماویه است. یعنی هلالی که در آسمان نور خودش را بازتاب می‌کند، در آسمان، در زاویه‌ای دور می‌شود که آن زاویه دخالت دارد که هلال برای این نقطه قابلیت رویت پیدا کند. درست است که اگر این نقطه نبود آن قابلیت هم نبود. اما قابلیت آن در سماء است. چون آن زاویه دخالت دارد. اما سایه قمر می‌خواهد روی زمین بیافتد و شمس را منکسف کند، در این‌که امر سمواي دخالت ندارد. قمر یک سایه‌ای دارد که مرتب دارد پشتش دور می‌گردد، یک لحظه‌ای هم می‌آید و روی این نقطه می‌افتد.

بنابراین در قابلیت رؤیت برای هلال در یک لحظه سمواي که از آن جا شروع می‌شود و بعد هم تمام می‌شود، با این‌که سایه قمر که دائماً هست بیاید در یک لحظه روی نقطه مرکز زمین بیافتد، تفاوت هست. این‌جا است که من عرض کردم خوج از قمر که استادشان فرمودند: ظاهره سماویه ، لارتباط له بالارض، یعنی لارتباط له بآفاق الارض. ولذا دیروز عرض کردم ایشان که فرمودند: «فلولا اهل الارض» یعنی «فلولا اهل کره الارض». و الا آن زاویه جدایی چه ربطی به بقاع دارد؟! شما بقاع را بردارید و یک نقطه بگذارید. باز می‌بینید الکلام الکلام. بله، این شکل سهمی ما نسبت به مرکز زمین باید با دقت های بیشتری ملاحظه بشود. الآن شکل سهمی روی بقاع تشکیل می‌شود؛ این قبول است اما باز بحث ما کاملاً سر جایش است. اگر الآن صبر کنید، با فاصله کوتاهی چشمی که درست مرکز زمین قرار گرفته، کل زمین را هم محو کردیم، فاصله جدایی

برای او که صورت گرفت، آن زاویه سبب یکی حادثه سمواییة شده است. یعنی چه؟ یعنی یکی زاویه آمده و نوری که می‌تابید الآن به چشم ما آمده است. پس از آن نوری می‌آید. نوری که ما نمی‌توانستیم دریافتش کنیم. به خلاف سایه‌ای که دائماً موجود بود، روی ما بیافتد.

شاگرد: هلال هم هواره موجود است، اگر آن زاویه را با قمر حفظ کنیم همیشه هست. مثل سایه پشت قمر است که همواره موجود است.

استاد: من این فرمایش شما را قبول می‌کنم. چون می‌خواهم وارد مناقشه نشویم. من در این مشکلی ندارم. آن چه که در ارتکاز من بود، این است که تابش نور از چیزی که خودش نوری ندارد و می‌خواهد بخشی از نور را بازتاب بکند، آن دائماً دارد می‌تابد اما برای اهل ارض، آن زاویه خاص هلال بودن مهم است. سایه، سایه است. تغییری نمی‌کند. اما چون آن نور را باز می‌تاباند، خصوص تقوّس قوس هلال برای او شادی تفاوت بکند. قبول است سلّمنا، چون اصل حرف می ماند و وقت می رود.

شاگرد۲: کسوف، افتادن سایه ماه روی زمین است؟ ای عدم قابلیت رؤیت نور خورشید بخاطر یک مانع؟ مثلاً فرض کنید اوا طوری است که روی کره زمین سایه نمی افتد ولی خب قابلیت ندارد. این هم حادثه سمواییة است به مقدار عدم تابش در این نقطه.

استاد: ببینید وقتی ما می‌گوییم هلال قابلیت پیدا کرد، علی ای حال الآن او است که خودنمائی می‌کند. اما وقتی خورشید منکسف می‌شود این جور نیست که او نور نمی‌دهد. بلکه یک ثالثی دخالت کرده و ما نورش را نمی‌بینیم.

شاگرد۲: ثالثی که زمین نیست.

استاد: بله، ماه است. اما آن ثالث دخالت کرده. ولی در هلال ثالثی دخالت نکرده است. خودش نور می‌داد، دارد دور می‌زند، فاصله می‌گیرد و بخشی از نور آن تا حالا به ما نمی‌رسید، حالا می‌رسد. پس بدون اینکه ثالث دخالت کند خود هلال، اهلال شده است. با زاویه جدایی اهلّاهلال. اما در انکساف، حَجَبَ القمر نورَه. آن چیزی که ارتکاز من در تفاوت بود، این بود.

شاگرد۲: درست است که ثالث مانع است ولی آن را ارضی می‌کند؟

استاد: ارضی می‌شود، چرا؟ بخاطر اینکه الآن سومی جلوی چشم ما را می‌گیرد. آن چیزی که در آسمان بود که کاری نکرد. نمی‌توان گفت او کاری کرده است. درحالی‌که در کسوف ثالث مانع شده است. اما در هلال درست است که خودش دائماً نور می‌داد اما چون در اثر سیرش، خودش زاویه جدایی را حادث می‌کند، این سیر او و این زاویه جدایی او سبب می‌شود که من بخشی از نورش را ببینم. لذا می‌گوییم اهلّ بدون دخالت ثالث. این حادثة سمواییة است.

شاگرد: در هلال می‌توانیم سه تعریف داشته باشیم که دو تا از آن‌ها حادثه سمواي می‌شود. اولی این است که بگوییم فاصله می‌گیرد. دوم قابلیت نور است که بخشی از ماه روشن می‌شود. این هم حادثه سمواي است. اما اگر گفتیم بخاطر پستی بلندی های ماه اهلال هلال شد و اتصال آن نقاط نورانی به هم [محقق شد] این دیگر به اهل ارض مربوط می‌شود. چون آن نقاطی که قرار است به هم اتصال پیدا بکند، نیازمند به یک ناظر زمینی است. لذا دیگر حادثه سمواي نمی‌شود.

استاد: ناظر زمینی که در آن بقاع تفاوت می‌کند؟ ای اگر همه بقاع را برداشتی و یک نقطه شد و آن هم همه چشم شد، اتصال نقاط در آن صورت می‌گیرد.

شاگرد۲: من فرق را متوجه می‌شوم ولی آیا فارق هست؟ آیا تفاوت حکمی هم ایجاد می‌کند؟

استاد: نسبت به فارق نبودنش اگر توضیحی دارید بفرمایید.

شاگرد:...

استاد: ببینید مهم این است بدون اینکه امر ثالثی در کار بیاید، امری ، ظاهرة و حدوثی در مسیر خودش انجام میدهد بدون دخالت شیء ثالث. و آن هم این است که دارد فاصله میگیرد. و دارد این بازتاب نوری که منعکس میکرد را نشان میدهد. چون قوس است و دارد میگردد. نقطه مرکزی دایره او، ولو فرض بگیریم زمین هم نیست، وقتی که او دارد میگردد، اصالً زمین را شما بردارید، وقتی ماه دور میگردد، وقتی به این طرف ِقوس میآید، معلوم است که این مرکز دست راستش میآید. وقتی به طرف خورشید میرود، مرکزش پشتش میافتد. لذا با این دور خودش این نوری که بازتاب میکند، تفاوت میکند.

علی ای حال من قبول دارم؛ خود من هم به اندازه‌ای که ممکنم بود خواستم ببینم این مناقشه روی فضاها و مبانی مختلف پایان میابد یا نه، اندازه‌ای که من فکر کردم مناقشه میشود. یعنی اگر تا دو ساعت دیگر مباحثه کنیم مناقشه میشود. من حرفی ندارم ولی فی الجمله تفاوت ارتکازی در ذهن من بود که آن را عرض کردم.

ج) موضوعیت کسوف و امارت اهلال هلال در ادله؛ شهر شخصی و کسوف آفاقی

(27:25)

اصل حرف این است: ایشان فرمودند: خسوف و کسوف با طلوع قمر یکی شد. اساس بحث فقهی ای که الآن میخواهیم بگوییم این است: از منظر بحث فقهی خیلی تفاوت است بین خسوف و کسوفی که شما مطرح کردید، با خروج قمر از تحت‌الشعاع. چرا؟ فرض میگیریم همه فرمایشات شما درست باشد و یک ظاهره سماویة باشند، اهل ارض هم در آن دخیل هستند و بقاع هم هستند اما نکته این است که حکم شرعی، خود عمل مکلف، وجوب و امثال اینها متفرع بر نفس این حادثه است. «اذا انکسف/ انخسف صلّ»؛ یعنی خود کسوف و خسوف، موضوع فعل مکلف است. اما در مانحن فیه خودِ اهلال هلال و رؤیت هلال که موضوع فعل مکلف نیست. وقتی اهلال هلال شد، دخل الشهر. شهر داخل میشود. ماه قمری آغاز میشود. پس اصالً رؤیت هلال و اهلال و اینها، موضوع درست میکند، نه اینکه خودش حکم را بیاورد. کسوف، یک موضوع درست نمیکند بلکه خودش موضوع است. خودش موضوع است که حکم روی آن میآید. اما اهلال هلال میگوید «دخل الشهر» و ماه آغاز شد. این از نظر فقهی خیلی مهم است. ما نباید از این غضّ‌نظر بکنیم. الآن میگویند «دخل الشهر». اینجا است که تفاوت عظیم سر بر میآورد. خیلی تفاوت میکند. اگر آن تفاوت قبلی چیزی نباشد، اینجا میبینیم خیلی متفاوت شده‌اند.

شما میگویید بقاع در خسوف و کسوف دخالت دارد، خب هر جا ندیدند نخوانند. وقتی شمس گرفت مولی میگوید نمازبخوانید، خب وقتی برای شما در این شهر نگرفت نخوانید. در اینکه مشکلی ندارید. زلزله برای شما نیست خب نخوانید. کسوف برای تو نیست نخوان. در این اصالً مشکلی ندارید. اما مولی گفته وقتی رؤیت هلال شد، ماه آغاز شد؛ «دخل الشهر». بعد میگوید «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»[1]، حال شروع به روزه گرفتن کن. پس موضوع وجوب صوم، اهلال هلال نیست. بلکه دخول شهر است. و اهلال هلال امارهٔ آن است. طریق به دخول شهر است. ما قبلاً از ادله آن بحث کرده‌ایم. من به این خاطر برنمی گردم چون مفصّل صحبت کرده‌ایم. ادله اثباتیه دلالت داشت که اهلال هلال در وقت دخول شهر است. ما همه مبانی آن را بحث کردیم. فعلاً میخواهیم روی واضح‌ترین مرتکزات جلو برویم.

---

[1] البقره ۱۸۵